

افسانه «پلیس مصنوعی» در باغ ملی

فرخدا گزارش مطبوعات قدیمی و تصویر جهانی که دارد هر روز تغییر رنگ می دهد. گاهی با قصه‌های عجیب و جذابی همراه است که یکی از این داستان‌ها را روزنامه خراسان در اواخر دهه ۴۰ چاپ و منتشر کرده است. در این گزارش معلمی به نام «عباس کوه‌کمری» یک روایات پلیس ساخته که دست‌هایش وقت تغییر رنگ چراغ راهنمایی حرکت می‌کند. چشم‌هایش باز و بسته می‌شود. مژه‌هایش تکان می‌خورد و وقت سوت زدن دو طرف گونه‌هایش بالا می‌آید و به اصطلاح لُپش باد می‌کند. جالب اینجاست آقای کوه‌کمری که یک مخترع جوان است، پس از دیدن تصادف و مرگ یک پلیس در وسط خیابان تصمیم می‌گیرد این روایات را بسازد. جالب تر اینکه وقتی روزنامه‌ها این خبر را برای نخستین بار در سال ۱۳۴۷ چاپ و منتشر می‌کنند، بسیاری از خوانندگان داستان را باور نمی‌کنند و هججه‌هایی از سراسر ایران به جراید وارد می‌شود، برای همین هم آقای کوه‌کمری تصمیم می‌گیرد این روایات را که روزنامه خراسان از آن با عنوان «پاسبان مصنوعی» نام می‌برد در چند شهر مختلف رونمایی کند تا مردم از نزدیک این اختراع را که برای آن زمان بسیار عجیب بوده است، ببینند.

- پلیس مصنوعی در باغ ملی

پلیس مصنوعی اواخر شهریور ۱۳۴۸ به مشهد می‌رسد و در «باغ ملی» رونمایی می‌شود. همان دوران خبرنگار روزنامه خراسان با عباس کوه‌کمری گفت‌وگویی کرده که شرح مختصر آن این است: «یک سال قبل جراید و مجلات تهران اعلام کردند یک جوان ایرانی موفق شده است با هوش، ابتکار و پشتکار، یک پاسبان مصنوعی اختراع کند و از یک مشت آهن موجودی بسازد که همه وظایف یک پاسبان راهنمایی را به‌نحو احسن انجام دهد. در آن موقع کسی حاضر نبود ادعای جراید را باور کند و هرکس این موضوع را می‌شنید، شانه‌هایش را با بی‌قیدی بالا می‌انداخت و می‌گفت ای بابا مگر چنین چیزی ممکن است؟! کسانی هم‌که باور می‌کردند و معتقد بودند با نیروی ابتکار و ذوق هر غیرممکنی را می‌شود ممکن ساخت، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانستند مردم را قانع کنند. خلاصه موضوع کم‌کم صورت جدی به خودگرفت و پاسبان مصنوعی از کارگاه مخترع جوان خارج و به‌معرض تماشای عموم گذاشته شد.

مردم تهران ناچار شدند قبول کنند و از پلیس مصنوعی استقبال نمودند و مخترع جوان را مورد تشویق و تقدیر قرار دادند ولی هنوز هم مردم شهرستان‌ها حاضر نبودند به آسانی آنچه را می‌شنوند، باور کنند و از این اختراع که در جراید درباره آن بحث می‌شد، به عنوان یک داستان افسانه‌ای یاد می‌کردند ولی خوشبختانه آقای عباس کوه‌کمری، مخترع جوان پلیس راهنمایی مصنوعی، به فکر افتاد برای روشن شدن ذهن مردم شهرستان‌ها پاسبان مصنوعی را به شهرستان‌ها آورده و به معرض نمایش عموم بگذارد. در حدود یک ماه قبل این مخترع جوان وارد مشهد شد و پاسبان مصنوعی

خود را در باغ ملی به معرض نمایش گذاشت آن‌هایی که به تماشای آن رفتند تصدیق کرده‌اند که آن قصه افسانه‌ای، حقیقت داشته است و یک جوان ایرانی ثابت نموده که با پشتکار و ابتکار می‌توان هر کاری را -هرچه هم مشکل باشد- انجام داد. ما در همان موقع شرحی را درباره این پاسبان محیرالعقول در روزنامه درج کردیم.»

- قرض ۶۰هزار تومانی برای ساخت یک روایت روزنامه خراسان در ادامه این گزارش از عباس کوه‌کمری



تکته، پس از دیدن این خبر اسم عباس کوه‌کمری را در فضای مجازی جست‌وجو کردم اما فقط به یک پست در فیس‌بوک رسیدم که تاریخ آن سال ۲۰۲۱ میلادی بود. در این پست، عکسی از آقای عباس کوه‌کمری که اهل خوی آذربایجان هستند، به اشتراک گذاشته شده بود. تصویر آقای کوه کمری را در جشن تولد صدسالگی‌شان نشان می‌داد. ما زیر این پست درخواست اطلاعات بیشتر و شماره تلفن کردم تا از سرنوشت پلیس مصنوعی بیرسیم که متأسفانه هنوز پاسخی دریافت نکرده‌ایم. در صورت گرفتن پاسخ، آن را در روزنامه منتشر می‌کنیم و اگر آقای کوه‌کمری در قید حیات باشند، حتماً با این معلم مخترع گفت‌وگویی خواهیم گرفت

درباره هزینه‌هایی که برای این اختراع صرف شده است و همچنین دیگر اختراع‌های این معلم جوان می‌پرسد و پاسخ آن را چنین درج می‌کند: «عباس کوه‌کمری جوانی است بسیار محبوب و خوش‌چهره و خوش‌زبان. ایشان درباره علت اصلی اختراع پاسبان راهنمایی مصنوعی اظهار داشتند که سه سال قبل در یکی از خیابان‌ها به منظره تأثرواری برخوردم که یک پاسبان راهنمایی زیر اتومبیل جان سپرده بود. با دیدن این منظره به فکر اقدام تا یک پاسبان مصنوعی اختراع کنم که قادر به انجام همه وظایف یک پلیس راهنمایی باشد. از لحاظ

فنی نیز بی‌مایه نبودم و تا آن روز چند بار با کارهای فنی سروکار پیدا کرده و حتی یک ساعت برای خاموش و روشن کردن رادیو اختراع نموده بودم. از آنجا مستقیماً به خانه رفتم و چندلحظه فکر کردم و بلافاصله شروع به کار کردم. ولی از لحاظ مادی مانع بزرگی راهم را سد می‌کرد. پس از چندروز این‌درو آن در زدن، بالاخره موفق شدم مبلغی پول قرض کنم و به کار بپردازم. من کارمند فرهنگ هستم و به همین جهت ناچار بودم روزها سر کلاس حاضر شوم و به دانش‌آموزان درس بدهم و تنها اوقات فراغت، یعنی عصر و شب می‌توانستم روی هدف خود، یعنی اختراع پاسبان مصنوعی کار کنم. گرفتاری‌ها و مشکلات به قدری زیاد بود که قسمت اعظم نیروی من صرف آن می‌شد. هرچه پول می‌گرفتم، تمام می‌شد تا بالاخره روزی رسید که باماهی ۶۰۰تومان حقوق ۳۰۰تومان نزول می‌پرداختم. تاگلو در قرض فرورفتم و دستم‌به جایی بند نبود ولی اراده و تصمیم وادارم می‌کرد باتمام این مشکلات بجنگم. آنچه در خانه داشتم فروختم و حتی صدمات بزرگ‌تری هم در این راه به من خورد که جبران آن غیرممکن است. اواخر سال دوم بود و من امیدوار بودم که کارم را تا یکی دو ماه دیگر تمام کنم ولی در حدود ۶۰۰هزار تومان مقروض شده بودم دستم‌خالی بود. باین وصف باز هم ناامیدنشدم و بالاخره توانستم به مقصود برسم. اکنون می‌بینید که نتیجه کار من، یعنی پاسبان مصنوعی، پیش روی شما قرار دارد. این پاسبان که به وسیله برق باتری کار می‌کند، در ظاهر درست مثل یک پاسبان معمولی است ولی در داخل آن، صدها پیچ و مهره و سیستم دستگاه وجود دارد. پاسبان مصنوعی نه‌تنها به موقع به اتومبیل‌ها فرمان توقف می‌دهد، بلکه برای اطمینان خاطر سوت هم می‌کند و در صورتی‌که راننده بخواهد تخلف نماید، به‌وسیله دستگاه‌های دقیقی که در آن به کار برده شده، اتومبیل متخلف را عکس برداری می‌کند. برای به کار افتادن پاسبان راهنمایی مصنوعی، برق زیادی موردنیاز نیست و در صورتی‌که اتفاقا برق خاموش شود، با باتری کار می‌کند. اول اینکه همین اختراع را دارم تکمیل می‌کنم و احتمال می‌رود تا یکی دو ماه دیگر موفق به اتمام آن شوم و آن وقت این پاسبان دارای قیافه‌ای کاملاً انسانی خواهد بود. زیرا موقع سوت زدن گونه‌هایش باد خواهد کرد، چشم‌هایش مثل انسان باز و بسته خواهد شد و مژه‌هایش به هم خواهد خورد.». کوه کمری در بند پایانی این گفتگو برای همه جوانان ایرانی آرزوی سلامتی دارد و به آنان توصیه می‌کند که برای رسیدن به اهدافشان بجنگند.

خوب است بدانید که پس از این، دیگر در مطبوعات نام و نشانی از پلیس مصنوعی و سرانجام آن پیدا نمی‌شود و همه چیزمثل یک قصه ناگفته باقی می‌ماند.



گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت صد و نشت دوم) حمامی با طعم شربت



سندی درباره فرسودگی بنای حمام آغچه

مرضیه ترابینا مشهد از دیرباز دارای حمام‌های متعددی، به‌ویژه در اطراف حرم رضوی بوده‌است. غسل زیارت‌در متون دینی یکی از آداب تشرّف به حرم رضوی محسوب می‌شد و به‌همین دلیل زائر و مجاور هنگامی که قصد رفتن به حرم امام‌رضا^ع را داشتند، سعی می‌کردند استحمام و غسل کنند. از معروف‌ترین این حمام‌ها، حمام «آغچه» است که در نزدیکی حرم رضوی قرار داشت و موقوفه خواجّه عتیق منشی، نخستین تولیت شناخته‌شده آستان قدس رضوی و معاصر شاه اسماعیل یکم صفوی بود؛ باین‌حال شاید هیچ‌یک از حمام‌های شهر مشهد، وسعت حمامی را نداشت که مهدی‌قلی بیگ جانی‌قربانی در سال ۱۲۷۲قمری در حاشیه‌میدان سرسنگ مشهد‌بنا و وقف حرم مطهر رضوی کرد. این حمام که امروزه یکی از سه حمام بازبینی‌ای بیش از ۵هزار مترمربع در ایران است، وقف شربت‌خانه حرم مطهر شده و در وقف‌نامه آن آمده است: «یک باب حمام جدید که واقف مزبور در بازار سرسنگ احداث کرده، مشهور به حمام مهدی‌قلی‌بیگ بر شربت‌خانه سرکار فیض‌آثار [وقف است] (آراستن) و عمارت ضروری آن نمایند و آنچه فاضل [(اضافه)] آید، پنج یک به حق التولیه افزاز نماید و مبلغ یک تومان و ۵هزار تبریزی رایج‌الوقت به حق‌السعی متصدی شربت‌خانه تسلیم او کند و مابقی صرف ادویه و شربتی آنجا نماید.» برخی معتقدند که علاقه شخصی مهدی‌قلی‌بیگ به شربت‌باعث شد که چنین موضوعی را برای موقوفه خود انتخاب کند، اما واقعیت آن است که در آن دوران، وظیفه شربت‌خانه حرم رضوی تنها تهیه شربت برای اعیاد و مجالس خاص شادی نبود، بلکه مسئولیت تدارک داروهای موردنیاز در دارالشفا نیز برعهده شربت‌خانه بود و از این‌نظر، مسئولیت خطیری برعهده داشت. ازسوی دیگر، شخصیت مهدی‌قلی‌بیگ نیز شخصیتی جالب و درعین‌حال ناشناخته و در همان حال ناآشنا برای علاقه‌مندان به تاریخ مشهد است. مهدی‌قلی‌بیگ از طایفه جانی‌قربانی بود که در عهد تیمور، در شمال خراسان روزگار می‌گذراندند، اما او به حیات سیاسی این دودمان خاتمه‌داد. مهدی‌قلی‌بیگ در سال ۱۰۱۱قمری و هنگام سفر شاه عباس یکم به مشهد، بعد از غلبه بر ازبکان، میراخور شاه صفوی (رئیس اصطبل شاهی) بود، اما وظایفی فراتر از این مسئولیت ظاهری داشت. خوب است بدانید که بانی حمام مهدی‌قلی‌بیگ، در زمره جنگجویان دربار صفوی بود و در جریان یکی از سرنوشت‌سازترین جنگ‌های ایران و عثمانی، فرماندهی پیاده‌نظام ایران را برعهده داشت. علاوه بر این‌ها، مهدی‌قلی‌بیگ چنان‌نظر شاه صفوی را به خود جلب کرده بود که به او آموریت‌سفر به اروپا را دادند و مهدی‌قلی‌بیگ، ضمن سفر به اروپا، با فرزانوایان لهستان و اتریش دیدار کرد و سلام و پیام شاه ایران را به آن‌ها رساند و خواسته‌های وی را برای فرمانروایان اروپایی مطرح کرد که هر چند با استقبال آن‌ها روبه‌رو شد، در نهایت به این طرح‌ها ترتیب اثری ندادند. مهدی‌قلی‌بیگ در سال تأسیس حمام، یعنی در ۱۲۷۲قمری، در قزوین دار فانی را وداع گفت. پیکر او را به مشهد حمل کردند و آن را در روضه منوره حرم رضوی به خاک سپردند.



تصویر نمای داخلی حمام مهدی‌قلی‌بیگ

تصویب تعطیلات رسمی در ۹۳ سال پیش



در شهریور سال ۱۳۱۰ خورشیدی، وزارت مالیه خراسان در نامه‌ای به تولیت آستان قدس، نظام‌نامه تعطیلات رسمی وزارت مزبور را ارسال و در آن تقاضا کرده است که علاوه بر نوزده مورد تعطیلات رسمی کشور، اگر تعطیلات دیگری مورد نظر آستان قدس است، اعلام کند.

در این نامه روز ۲۰ صفر به‌عنوان اربعین^ع نیز ذکر

شده است. بر همین‌اساس محمّدولی‌اسدی، نیابت تولیت وقت، پیشنهاد کرده است که یازده روز دیگر نیز بر این تعطیلات اضافه شود، از جمله ۱۵ رمضان، روز ولادت امام حسن مجتبی^ع، ۱۱ ذی‌القعده، روز ولادت امام‌رضا^ع، و ۱۷ ربیع‌الاول، روز میلاد پیامبر اکرم^ص، که مجموع تعطیلات در سال سی روز می‌شود.